

— شخصی! . . . زیرزیرزیر باز تلفن زنگ می زند . . .

— اووو . . . استاد عزیزم خیلی متشکرم . خدا عمر بدهد . خوب

الحمدالله چشم . . . حتما "حتما" . . . بدون تردید . . . خداحافظ!

رو به من برمی گردد:

— در کجا مانده بودیم .

— شخصی که . . .

روی شاسی زنگ فشار می دهد و با مدیر داخلی صحبت می کند .

— جواب نامه‌ای را که به کارخانه فرستاده بودیم آمده!

— خیر قربان . . .

— ای وای ، دوباره بنویسید .

— ای به چشم

— الهامی را پیش من بفرستید .

از کجا مانده بودیم حسن جان بعد می گویم : شخصی . . .

در این موقع الهامی وارد می شود .

— آیا تصحیح‌ها را به چاپخانه فرستاده‌اید؟

بعد از نیم ساعت اصلا "مشخص نمی شود که آیا به چاپخانه

فرستاده‌اید یا نفرستاده‌اید:

خوب حسن آقا چی می گفتیم؟

— شخصی . . .

— ای داد تا فراموش نکردم بگویم که کشیدن یک کاریکاتور لازم

است .

— خیلی زیبا شده فوق العاده است .

رئیس هم شاهکار بودنش را می داند . اگر چیز زیبایی نبود

از من نمی پرسید .

— چی گفته بودی ؟

— شخصی . . .

زیر زیر زیر . . .

— بفرمائید ، عقاب بلی خانم محترم ، از علاقهای که نشان

می دهید سپاسگزارم خیلی ممنون شدم . خانم ، تشریف بیاورید .

الانه آدرس خدمتتان عرض می کنم ، مقبره را می شناسید . . .

مقبره! شهرداری را هم . . . از خیابان آنکار صاف می گیرید مستقیم

می آئید . خیلی آدرس سراستی است . بیست دقیقه طول می کشد

تا آدرس را خدمت خانم توضیح بدهد و در این مدت من خودم

را آماده می کنم تا مطالب را یک نفس شروع بکنم .

— شخصی . . .

— پسرم یک قوری چایی بیار و تو هم حسن به خواندن مطلب

ادامه بده .

— شخصی . . .

مستخدم در را می زند و چایی می آورد و بعد از رفتن او آقای

خوش تیپی که قیافه ای همچون وکلا دارد وارد اتاق می شود و رئیس

بلند شده و به ایشان خوش آمد می گوید و بعد رئیس می گوید!

— می بخشید چون خواندن مطالب را نمی خواهیم نیمه کار بگذاریم

از حضورتان دو دقیقه وقت می خواهم .

موقعی که در مقابل دو نفر شخصیت می خواهم مطالب را بخوانم
از فرط هیجان ذوق زده آنقدر آهسته می خوانم که خودم هم بدزور
می شنوم .

در این لحظه تلفن بازهم زنگ می زند .

— آقا . . . بلی (با عصبانیت می گوید) چگونه؟ اضافه می خواهی؟ . . .
در حالیکه از فرط عصبانیت بدنش می لرزید .

— بهای کاغذ چند برابر شده ، دستمزد چاپخانه و قیمت حروف
سرب بالا رفته و قیمت کلیشه اضافه شده است؛ اما قیمت مجله
ثابت است حتی یک لیره هم اضافه نشده . . . به هیچ وجه
نمی شود! او سپس گوشی را روی تلفن می کوبد .

بتدریج عصبانیتش فروکش می کند و دوستش او را نصیحت
می کند که زیاد جوش نزند که سکتة قلبی می کند . لحظاتی بعد
پیشانی‌اش را با ادوکلن لیمو ماساژ می دهد .

— بخوان حسن جان آقا . . . از این به بعد مثل خواسته من نیست .
حسن آقا اگر حسن کچل بیاید ، حتی مارک تواین هم بیاید باز
کار نیست . . .

— شخصی . . .

— حسن جان این نوشته نشده! . . .

— بیا اینکار را به روز دوشنبه موکول بکنیم ، نوشته دیگری بنویسیم .
— باشد و روز دوشنبه نوشته را عوض می کنم و آیندفعه بجای

«شخصی .. با .. یک شخص» شروع می کنم . رئیس می پسندد و خیلی خوب می گوید . شما چطور؟ من دانم ولی من می پسندم .

○ قطعات یدگی تمدن

○ عزیز نسین

○ ترجمہ: مہدی ساسانی

○ چاپ اول: زمستان ۱۳۶۸

○ چاپ زیبا

○ تیراژ: ۱۰۰۰۰ جلد

○ حق چاپ محفوظ